



بسم الله الرحمن الرحيم ( 1 )

و الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الارضين. خیلی خوش آمدید برادران عزیز، خواهران عزیز! یاد عظمت جهاد مردم مازندران را در این محلّ ما و خانه‌ی ما زنده کردید. واقعاً یکی از مناطق کشور که از لحاظ فداکاری و هزینه‌پردازی همه‌جانبه برای انقلاب شاخص و مجسمند، بلاشک مردم مازندرانند. شاید هیچ شهری، هیچ روستایی از سرتاسر مازندران از شرق تا غرب نباشد که در آن، شهیدی یا جانبازی وجود نداشته باشد.

یک نکته‌ی شیرین و جالب در مورد فداکاری شهدای استان مازندران این است که این شهدا در همه‌ی دوران مهمّ مبارزه‌ی با ضدانقلاب پراکنده‌اند؛ یعنی مخصوص جنگ تحمیلی یا دفاع مقدّس یا دفاع از حرم نیستند. از اول انقلاب که شما نگاه میکنید، اولین کسانی که آن روز رفتند با ضدانقلاب در شرق استان مازندران مبارزه کردند، بچه‌های همین شهرهای مازندران بودند؛ بعد، دیگران هم به اینها پیوستند. بعد، در آن قضیه‌ی جنگل ( 2 ) و حماسه‌ای که در سرتاسر مازندران و بخصوص آمل نشان داده شد که امام ( رضوان الله علیه ) در قبال این قضیه موضع گرفتند و حرف زدند ( 3 ) بعد، در جنگ تحمیلی، در دفاع مقدّس، این تعبیر «لشکر ویژه» که ایشان گفتند، قابل تأمل است؛ چرا «ویژه»؟ خب ما این همه لشکر داشتیم؛ «لشکر ویژه» یعنی چه؟ این «ویژه» برای این است که همه‌ی شرایطی که در جنگ برای یک یگان نظامی پیش می‌آید، اگر برای این لشکر پیش بیاید، این آماده است. همان وقت هم که من رفتم در پادگانی که این آقای سردار قربانی ( 4 ) درست کرده بود که به نظرم ایشان نصف مازندران را گرفته بود، یک بیابان را پادگان کرده بود! هر چه با ماشین می‌رفتیم، تمام نمیشد - یک جای بزرگی بود - همه چیز در این یگان بود؛ نیروی انسانی بود، تجربه بود، اسناد بود، اشخاص بود، اطلاعات بود. بعد از دفاع مقدّس هم، در همه‌ی میدانها، مردم مازندران حضور پیدا کردند و اگر چنانچه لازم بود جانبازی و فداکاری انجام بگیرد، انجام دادند؛ یعنی شهدای مازندران این‌جوری هستند. تا رسید به دفاع از حرم و مسئله‌ی خان طومان و مانند اینها. این یک نکته‌ای است که تنوع در شهدای مازندران، یکی از خصوصیات برجسته‌ی این حرکت در این استان است.

یک خصوصیت دیگر این است که از سپاه و ارتش و نیروی انتظامی و مجموعه‌های گوناگون، همه در بین ستارگان فروزان شهدا، در بین سرداران و بزرگان، دیده میشوند؛ از ارتش، مثل نیایی ( رحمة الله علیه ) یا مثل شیرودی یا بقیه‌ی اینهایی که بودند؛ از سپاه، برجستگانی مثل همین آقایانی که اسم آوردند و غیر از اینها؛ از بسیج، مردم عادی و معمولی، مثلاً فرض بفرمایید یک بچه‌ی یازده دوازده ساله و امثال اینها؛ در تنوع شهدا در این استان، انسان همه‌جور [افرادی را] مشاهده میکند. خب اینها خیلی اهمیت دارد. یاد این شهدا را باید گرامی داشت.

دو نکته را من میخواهم عرض بکنم: یکی درباره‌ی خود شهدا است، یکی درباره‌ی کاری است که شما در مورد شهدا میخواهید بکنید. خود شهدا، به نظر من، وجودشان یک گنج تمام‌نشده است؛ یعنی نسلهای پی‌درپی که می‌آیند، همه منتفع میشوند اگر چنانچه مثلاً شرح حال شهید کشوری یا شیرودی یا مثلاً شهدای بزرگ دیگری را که در آنجا هستند، بدانند؛ مخصوص یک دوره نیست. بعد از شهادت شیرودی، من رفتم شیروود؛ یک روستای کوچکی است و یک مجموعه‌ی کمی مردم در آنجا هستند. از یک روستایی یک جوانی مثل این آدم درمی‌آید، عملیات قهرمانانه‌ای انجام میدهد، به او ترفیع میدهند، بعد نامه مینویسد به فرمانده خودش که من خواهش میکنم این ترفیع را از من بگیرد، من برای اینها نیامدم میدان جنگ؛ من برای خاطر حرف امام آمدم، برای خاطر وظیفه آمدم، برای خاطر اسلام آمدم. اینها به زبان آسان است؛ کدام ماها آماده هستیم براحتی از نام و نشان و عنوان و مقام و مانند اینها بگذریم؟ از من عمامه‌به‌سر تا دیگران. این یک جوان است - شیرودی یک پسر جوانی بود دیگر؛ یک جوانی بود، مال یک روستای مازندران - که به این حد از معرفت و یقین و اخلاص میرسد که این‌جور فداکاری میکند، این‌جور حرف میزند. برای یک ارتشی، شش ماه هم که ترفیع میدهند مهم است؛ [به خاطر] فلان کاری که شما کردید، این شش



ماه ترفیع! این مهم است. آن وقت، یک نفر را دو درجه، سه درجه به خاطر کار بزرگی که انجام داده بیاورند بالا – این ترفیعی که به آن شهید داده بودند، دو سه درجه بود – بگویند نمیخواهم! اینها خیلی مهم است.

امروز من و شما از اینها استفاده میکنیم، فردا نوه‌های ما از اینها استفاده میکنند و در دوره‌ی بعد، جوانهای بعد اگر مطلع بشوند، استفاده میکنند؛ یعنی این گنج تمام نمیشود. همین‌طور دیگرانی که بودند، شهدای بزرگی که ما داشتیم، در مازندران و غیر مازندران؛ شهدا کلاً یک گنج تمام‌نشده هستند. حالات اینها و خصوصیات اینها مورد تدقیق قرار بگیرد، نکاتش استخراج بشود، بعد آن وقت نوبت به آن نکته‌ی دوّم میرسد که حالا به شما عرض میکنم. شما باید روی نکات قابل استخراج از زندگی شهدا کار کنید؛ این مهم است. البته این کارهایی که ایشان ذکر کردند، کارهای خوبی است، کارهای لازمی است؛ فرشی با عکس شهید درست کنند به خانواده‌اش بدهند یا خیابانی را به نام شهید بگذارند؛ اما شما چهارده هزار و پانصد خیابان که ندارید؛ چه کار میخواهید بکنید؟

هر کدام از این شهدا یک ماجرابی دارند. اینکه در زبانها رایج میشود که «دنیا کوچک است»، از آن حرفهای غلط است؛ دنیا خیلی بزرگ است؛ چون در دنیا هشت میلیارد انسان هستند که هر انسانی یک عالمی دارد برای خودش، یک ماجرابی دارد برای خودش، یک فکری دارد، یک هدفی دارد؛ همه [دارند]. شما پهلوی هر کسی بنشینید و شرح حالش را برایتان بگویند، آرزوهایش را برایتان بگویند، یک دنیا است. در هر زندگی‌ای نکاتی وجود خواهد داشت و این [کسی] که شهید شده و این مقام شهادت را به دست آورده و فداکاری کرده، آن نکاتش قابل ارائه است. اینها را باید استخراج کنید، باید ارائه کنید تا بماند. حالا البته کتاب یکی از راه‌هایش است؛ کتابهای خوب.

توصیه‌ی من این است: وقتی شما میخواهید آمار بدهید، یا با خودتان محاسبه کنید که ما این کارها را کرده‌ایم، یا به امثال بنده ارائه بدهید که ما این کارها را کرده‌ایم، بیش از آنکه روی شمارگان کتاب حساب میکنید، روی شمارگان خواننده حساب کنید که چقدر این را خوانده‌اند؛ چه تعدادی این کتاب را نگاه کرده‌اند، مطالعه کرده‌اند؛ چه تعدادی از این کتاب یادداشت برداشته‌اند؛ اینها راه دارد؛ باید راهش را پیدا کنید. وقتی شما یک کتابی در شرح حال فلان شهید چاپ میکنید، [ببینید که] چه جوری میشود این را به دست بیشترین تعداد ممکن از [خوانندگان]، بخصوص جوانها و نوجوانها برسانید؛ بعد نظر آنها را نسبت به این کتاب به دست بیآورید؛ بعد با آنها رابطه برقرار کنید و آن نکاتی را که از زندگی این شخصیت در این کتاب مورد نظرتان بوده، به ذهن او منتقل کنید؛ کار اساسی برای شما اینها است.

البته این کار با کتاب انجام میگردد، با فیلم و سریال این کار انجام میگردد، با نقاشی این کار انجام میگردد، با مجسمه‌سازی این کار انجام میگردد، با داستان‌پردازی این کار انجام میگردد؛ این کارها را باید بکنید، این کارها باید انجام بگیرد، اینها باید بشود.

با [تشکیل] اجتماعات گوناگون به نام شهیدان؛ فرض بفرمایید شما یک محلی را – حالا لازم هم نیست که یک ساختمان مفصلی مثلاً بگذارید؛ من باب مثال یک مسجدی را، الحمدلله شما مسجد و امامزاده هم که کم ندارید – یک مسجدی، یک امامزاده‌ای را در نظر بگیرید، این هفته اجتماعی در این مسجد تشکیل میشود به نام فلان شهید؛ یک شهید مشخصی؛ هر کس می‌آید، راجع به آن شهید می‌شنود یا میگوید یا چیزی می‌بیند. هفته‌ی بعد همین اجتماع در اینجا تشکیل میشود برای یک شهید دیگر؛ [آن وقت] این دیگر تمام‌شدنی نیست، این تمام نمیشود. ممکن است شما یک محل را، یک نقطه را برای این کار در نظر بگیرید، ممکن است اگر مقتضی شد ده نقطه را؛ چون مازندران یک استان طویلی است؛ یعنی طولش بیشتر از عرضش است؛ در شرق مازندران، در وسط مازندران، در غرب مازندران، در خود گلستان – گلستان هم به یک معنا مشمول همین مطالب و حرفها است – [جلسه] داشته باشید. یعنی این معرفی کردن «خصوصیات مهم شهدا»، اساس کار شما است که بایستی آن را انجام بدهید؛ و الا خب عکس در طاقچه‌ی اتاق هست و بعد هم بتدریج عادی میشود و از یاد میرود.

باید یاد شهدا را زنده نگه دارید، باید تر و تازه نگه دارید. اینکه امام (رضوان الله علیه) – که واقعاً آن چشم بصیرت آن مرد، انسان را همیشه به تعجب وادار میکند؛ هیچ‌کس دیگری را من سراغ ندارم که این جور در همه‌ی موضوعات مورد ابتلا با یک بصیرتی نگاه کند – گفت: «اسلام را محرم و صفر زنده نگه داشتند، عاشورا زنده نگه



داشته»؛ (5) چرا؟ چون عاشورا قابل مُردن نیست، قابل نابود شدن نیست، شهید است دیگر، آن هم آن شهید و آن شهدا؛ این زنده است؛ تا مادامی که زنده است تراوش میکند - موجود زنده این جور است دیگر؛ حرکت دارد، کار دارد، تراوش دارد - و نگه میدارد و نگه داشته اسلام را، نگه داشته تشیع را، نگه داشته ولایت امیرالمؤمنین را. بحمدالله زمینه هم در مازندران برای این کارها آماده است؛ یعنی مردم مازندران واقعاً برای راه صلاح آماده‌اند. آن مقداری که در شمال کشور - چه مازندران، چه گیلان - در زمان حکومت طاغوت سرمایه‌گذاری شد برای دین‌زدایی، در کمتر جایی از کشور شد. آن وقت شما ببینید همین مردم بعد از انقلاب - چه در گیلان، چه در مازندران - برای اسلام چه کردند؛ این نشان‌دهنده‌ی زمینه است دیگر. اسلام در مازندران با جنگ و شمشیر وارد نشد؛ زمان خلفایی که آمدند ایران را فتح کردند و نعمت اسلام را برای ایران آوردند، خب با لشکر [کشی] بود دیگر؛ این لشکرها از این ارتفاعات نمیتوانستند عبور کنند؛ مازندران آن پشت ماند و نتوانستند، دستشان به مازندران نرسید. تا اینکه فرزندان ائمه در حال تقیه، با شکم گرسنه، با بدن برهنه، فراری، از این کوه‌ها پیاده عبور کردند و خودشان را رساندند به مازندران، و اینها توانستند مردم مازندران را مسلمان کنند؛ لذا مازندران مسلمان، از اول شیعه متولد شد. چون آن کسانی که رفتند آنجا را مسلمان کردند، فرزندان ائمه بودند؛ آن هم با چه زحمتی! [اگر] در تاریخ نگاه کنید، [می‌بینید که] با چه زحمتی از این کوه‌ها رفته‌اند؛ امامزاده‌ی بزرگ بارزش عبد صالح الهی، خودش و همسرش یک لباس نماز دارند، وقت نماز این میگیرد نماز میخواند، بعد میدهد لباس را به او که او نماز بخواند؛ اینها این جوری با پنجه‌ی دست و با پای برهنه توانستند از این کوه‌ها بالا بروند و عبور کنند و برسند به مازندران. مازندران این جوری به دست اسلام افتاد؛ لذا بود که وقتی که در یمن حکومت علوی‌ها میخواست تشکیل بشود، آمدند از مازندران نیرو بردند؛ این ائمه‌ی یمن که هزار سال آنجا حکومت کردند، آن مبدأشان در واقع به دست مازندرانی‌ها بود؛ از اینجا مردان جوان مازندران رفتند به یمن و جنگیدند، برای اینکه اسلام را، تشیع را در آنجا پایدار کنند. خداوند ان‌شاءالله به شماها توفیق بدهد تا بتوانید این کار بزرگ را به سرانجام برسانید. سلام بنده را هم در سخنرانی‌هایتان به مردم عزیز مازندران برسانید.

والسلام علیکم ورحمة‌الله

1) در ابتدای این دیدار، حجت‌الاسلام محمدباقر محمدی لائینی (نماینده‌ی ولی‌فقیه در استان مازندران، امام جمعه‌ی ساری و رئیس شورای سیاست‌گذاری کنگره) و سرتیپ پاسدار سیاوش مسلمی (فرمانده سپاه کربلا در استان مازندران و دبیر کنگره) مطالبی بیان کردند.

2) اشاره به مقاومت مردم انقلابی آمل در برابر حملات مسلحانه‌ی ضدانقلاب. اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران، با ارزیابی موقعیتهای جغرافیایی، جنگلهای آمل را برای عملیات چریکی مناسب تشخیص دادند، در آنجا مستقر شدند و حملات خود را در شب ششم بهمن ۱۳۶۰ آغاز کردند. آنها ابتدا وارد شهر شدند و هر کس را «حزب اللهی» و «پاسدار» تشخیص میدادند ترور میکردند؛ سپس، به کمیته‌ی انقلاب اسلامی شهر حمله کردند. مردم آمل که با صدای تیراندازی به خیابانها آمده و متوجه وقایع شده بودند، آماده‌ی مقابله گردیدند و از صبح روز ششم بهمن، با سنگربندی در شهر و مقابله با نیروهای اتحادیه، آرایش آنها را بر هم زدند. بر اثر شدت مقابله‌ی مردمی، ارتباط مهاجمین با یکدیگر قطع شد و بالاخره تا غروب همان روز تارومار گردیدند. در این واقعه، ۴۰ نفر از مردم شریف آمل به شهادت رسیدند.

3) صحیفه‌ی امام، ج 16، ص 2؛ سخنرانی در جمع سرپرستان هیئتهای عازم به کشورهای خارجی (10/11/1360)

4) سرتیپ مرتضی قربانی (فرمانده وقت لشکر 25 کربلای مازندران)

5) صحیفه‌ی امام، ج 15، ص 330؛ سخنرانی در جمع وعظ تهران (4/8/1360)